

مقدمه‌ی مترجم:

برگردان فارسی اثر مایکل هاینریش تحت عنوان:

Karl Marx und die Geburt der modernen Gesellschaft, Biographie und Werkentwicklung Band I: 1818-1841

«کارل مارکس و زایش جامعه‌ی مدرن، بیوگرافی و سیر تطور آثار مجلد نخست: 1818 - 1841» است که در سال 2018 توسط انتشارات پروانه چاپ شد. ترجمه‌ی فارسی با متن انگلیسی این اثر به ترجمه‌ی الکساندر لوکاسیو مقایسه شده است.

همان‌طور که م. هاینریش اشاره کرده مجلد نخست برخلاف بیوگرافی‌هایی که تاکنون منتشر شده‌اند به‌طور جامع‌تر به جوانی مارکس در ترییر و بازه‌ی زمانی تحصیل او در بُن و برلین، سردبیری «نشریه‌ی راین» در کلن و ناشر «سال‌نامه‌های آلمانی - فرانسوی» پرداخته است.

مجلد دوم این اثر قرار است در اوائل سال 2024 منتشر شود.

برگردان فارسی این اثر در بخش‌های متفاوت در تارنمای واکاوی سوسیالیستی منتشر می‌شود.

کاووس بهزادی

نوشته

«به‌طور نمونه دانش‌نامه‌ی معلومات عمومی ما بر خیلی وقت‌ها پیش از من خواست که شرح حال زندگیم را برایش بنویسم. من نه فقط چنین شرح حالی را برایش نفرستادم بلکه حتی جواب نامه‌اش را هم ندادم.»

نامه‌ی کارل مارکس به لودویگ کوگلمان 26 اکتبر 1868 (MEW 32: 573)

بی‌گمان کارل مارکس بر آن نبود که کسی برای او شرح حال زندگی بنویسد تازه آن‌هم زندگی‌نامه‌ای در چند مجلد. او در هامبورگ به ویلهلم بلوس اکیداً متذکر شد که او «پشیزی برای شهرت و آوازه قائل نیست»، «علت این موضوع نیز بیزاریم از کیش شخصیت است. در اثنای دوران انترناسیونال [منظور انجمن بین‌المللی کارگران 1864-1876 است، م. ه.] که کشورهای مختلف با اقدامات بی‌شماری برای قدرشناسی از من پایبند شده بودند هرگز پاسخی به آن‌ها ندادم، مگر گاهی با سرزنش و (هرگز جویای نام نبوده‌ام) پا به عرصه‌ی نامورسازی نگذاشتم» (نامه‌ی 10 نوامبر 1877، MEW 34: 308).

در این‌جا مساله بر سر کیش شخصیت نیست. مارکس نه به عرش اعلی برده می‌شود و نه بر او لعنت فرستاده می‌شود. هم‌چنین مساله بر سر تاریخ، و هم‌هنگام تقلیل دادن تاریخ تکوین نظریه‌های مهم به تأثیرات «مردان کبیر» نیست. مساله بر سر آن فرآیند تاریخی است که کارل مارکس در آن به‌عنوان فرد، نظریه‌پرداز، فعال سیاسی و انقلابی برآید، فرایندی که مارکس نه فقط با انتشار تفاسیر و واکاوی‌هایش بلکه هم‌چنین از طریق تأسیس نشریات، تلاش‌هایش برای دگرسان‌سازی سازمان‌هایی نظیر «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» یا «انجمن بین‌المللی کارگران» بر آن تأثیر گذاشت.

در آخرین دهه‌ی زندگی مارکس درک و برداشتی گسترده و بین‌المللی شونده از آثار او آغاز شد که تا به امروز ادامه دارد. در سده‌ی بیستم تکیه‌ی بسیاری از انقلاب‌ها و دولت‌هایی که هدف‌شان امحاء مناسبات سرمایه‌دارانه. بورژوازی بود ارجاع به تئوری‌های مارکس بود. شمار بسیاری از احزاب و گروه‌های سیاسی بسیار گونه‌گون که بعضاً برعلیه یک‌دیگر نیز مبارزه می‌کردند خود را «مارکسیست» قلمداد می‌نمودند. تأثیرات سترگ سیاسی چه از جانب طرفداران و به‌همان میزان مخالفان با دگرذیبی یک فرد به بت‌گونه‌ای مثبت یا منفی پیوند خورده بود. به همان میزان نیز اغلب به آثار مارکس به‌نحوی بیش از پیش گزینش‌گرانه برخورد شد.

آثاری را که خود مارکس منتشر کرد فقط قله‌ی کوه یخی بزرگی است که در سده‌ی بیستم بتدریج رویت پذیر شد. هر نسلی «مجموعه آثار» دیگری را می‌شناخت و سعی می‌کرد بهترین مطالب یا مطالبی را که می‌پنداشت بهترین مطالب هستند از آن گزینش کند. تازه این‌که در آغاز سده‌ی بیست و یکم ما به‌یاری مجموعه آثار کامل مارکس انگلس (مگا) که هنوز به‌طور کامل منتشر نشده‌اند، توانسته‌ایم. به‌طور تقریبی. برآوردی جامع از کل آثار مارکس داشته باشیم.

در حالی که خود مارکس همواره و هربار تاکید کرد که کلیه محصولات ذهن او محدود به کرانه‌ی زمانی دوران خود هستند، اما آثار خود او اغلب از شرایط پای گیری‌شان گسلیده و به‌مثابه‌ی سیستمی از اظهارات معتبر ابدی مدنظر گرفته شدند. هم‌چنین فرایند عظیم یادگیری از مارکس که همواره منجر به بازپزدایش و طرح مبانی نظری جدید شد که اغلب نظریه‌ای ناتمام و به درستی درک نشده بود. مارکس همواره «مارکس» باقی ماند. برعکس در اثنای دو دهه‌ی متأخر بارها از «تاریخی‌سازی» صحبت می‌شود: ضرورت معرفی زندگی و آثار مارکس در بستر تاریخی‌شان. این امر بعضاً از سر نوعی مقابله انجام شد. بدین معنا که مارکس تاریخی شده دیگر موضوع تاریخ است و حرفی برای گفتن به ما ندارد، و بعضاً نوعی انجام وظیفه بود که معنایش چیزی نبود جز ادامه‌ی فعالیت به‌همان سبک گذشته. اما تاریخی‌سازی متناسب نه تنها مستلزم تغییر راستای دید، به معنای توجه بیش از پیش به پیش‌زمینه‌ی تاریخی بلکه هم‌چنین مساله بر سر کار واقعی پژوهشی است که از تبعات آن نیز می‌تواند زیر سؤال رفتن پاره‌ای گمان‌ها و باورهای فردی باشد.

با خوانش بسیاری از شرح‌حال‌های مارکس می‌توان چنین برداشت کرد که اظهارات مطرح شده پیرامون مارکس، از قبل عبارت‌بندی و داده‌هایی از شرح‌حال زندگی مارکس است که فقط در خدمت تأیید نتایج از قبل تعیین‌شده می‌باشند. برعکس من با کمال میل به این موضوع اذعان می‌کنم که سال‌ها کار بر روی شرح‌حال زندگی مارکس منجر به تغییر نگاهم به خود مارکس، آثار و سیر تطور آثار وی شده است. و این فرایند پژوهش هنوز به پایان نرسیده است.

مجلد نخست شرح‌حال زندگی مارکس به ازمونه‌ی جوانی مارکس در تریر و دوران دانشجویی در بُن و برلین و پایان‌نامه‌ی دکترای، به‌عنوان نخستین اثر خوداتکای او می‌پردازد. در بعضی از شرح‌حال‌های پیرامون زندگی مارکس فقط یک یا دو فصل کوتاه مقدماتی به مطالب مربوط به این دوره از زندگی مارکس اختصاص داده شده و چنین به‌نظر می‌رسد که دوران پس از این ازمونه جالب‌تر است. امیدوارم که بتوانم خلاف چنین قضاوتی را اثبات کنم. به‌زعم من بررسی دقیق دوران تحصیل، تلاش‌های شاعرانه، چالش‌ها با مذهب و فلسفه‌ی مذهب و پایان‌نامه‌ی دکترای مارکس از اهمیت به‌سزایی برخوردارند تا بررسی‌های متداولی که تا به‌حال انجام شده و بدین جهت مباحث و فرایندهای سیاسی در پروس سال‌های 1830 بایستی بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته شوند. من به‌هیچ‌وجه ادعا نمی‌کنم که این مرحله‌ی آغازین به‌دلیل چرخش‌های غیرقابل‌پیش‌بینی کافی در آن همچو کلید زندگی و آثار مارکس است. با این حال تجارب و فرایند یادگیری دوران تحصیل مارکس بافتار اثرگذاری سیاسی و روزنامه‌گاری سال‌های بعدی وی را تشکیل می‌دهند. نه فقط موضوع شرح‌حال زندگی، موضوعی تاریخی است، بلکه هم‌هنگام خود نویسنده‌ی این شرح‌حال، با توجه به پیش‌شرط‌ها و مسائلی که مطرح می‌کند محصول شرایط اجتماعی و دوران خود وی می‌باشند. چنین نقش و تأثیر تعیین‌کننده‌ای را نمی‌توان انکار کرد، اما می‌توان تلاش کرد به این مساله آگاهانه برخورد کرد. من در اثنای هشت سال گذشته در کشورهای مختلف در همایش‌هایی شرکت کردم، به‌ویژه در برزیل، چین و هند از امکان برگزاری سمینارها و جلساتی درباره‌ی مارکس و گفت‌وگو با افرادی برخوردار شدم که در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی فعال هستند. تجارب کسب شده در این چند سال، آشنایی با دیدگاه‌های مختلف درباره‌ی

مارکس و آثار وی، به من کمک کردند جایگاه تاریخی قضاوت‌هایم را بهتر درک کنم و آنچه را که ظاهراً بدیهی به نظر می‌رسید مورد بازپرسش قرار دهم.

خود زبان نیز آن عامل تعیین‌کننده‌ی فرهنگی‌ست که بایستی بر آن آگاهی پیدا کرد. اغلب از این موضوع انتقاد شده است که در زبان آلمانی و در بعضی از دیگر زبان‌ها، فرم بیان مردانه، هم‌هنگام فرم بیان عمومی فراگیر جنسیتی محسوب می‌شود. علیرغم تلاش‌های گونه‌گون جهت کنار گذاشتن این امر، تاکنون بدیل دیگری نتوانسته جایگزین این فرم شود. با توجه به این که من در این جا در درجه‌ی نخست به آثار سده‌ی 19 دهم می‌پردازم که در آن‌ها حرف ای [I] به صورت بزرگ در وسط یک واژه نوشته نمی‌شده است [به‌طور نمونه LehrerInnen معلم زن. منظور هاینریش این است که در گذشته واژه‌ی معلم (Lehrer) برای هر دو جنسیت به کار گرفته می‌شده است و پسوند Innen برای مشخص کردن معلم زن وجود نداشته است. ت.م.] و ستاره‌ی کوچک و یا خط تاکید استفاده نمی‌شده است، من از کاربست این ابزار زبانی صرف‌نظر کردم و در عوض همیشه و هربار با نامیدن مشخص بر این امر تاکید می‌کنم که مبارزات اجتماعی نه فقط توسط مردان (کارگران مرد، شهروندان مرد) بلکه هم‌چنین توسط زنان (کارگران زن، شهروندان زن) به پیش برده شده‌اند.

بدون کمک دیگران برایم نگارش این کتاب میسر نبود. برای خوانش بعضی از دست‌نوشته‌ها، تشویق‌های گونه‌گون، انتقادات دل‌گرم‌کننده به‌ویژه از والریا بروشی، آنا دازه، آندریا دراقیک، رایموند فلد، کریستیان فرینگز، پیا کارسکه، یورگه گرسپان، رولف هکر، یان هوف، لودویگ کوخنوخ، مارتین کروناور، صوفیا ملالوپائلو، کریستف لیبر، کولیا لیندر، اورز لیندر، یانیس میلیوز، هنا مولر، آنتونلا موسوپایا، آرنو نتسباند، اولیور اشلاودت، دوروتئا اشمیت، اینگو اشتوتصل، آنا ویزنتال، پاتریک سیلتنر، پاول ساندنر، یورگ هونگر از انتشارات اشمترلینگ برای همکاری خوب، به‌ویژه برای شکیبایی و تفاهم‌شان برای گسترش بیش از پیش این پروژه و آموزه‌ی مؤسسه‌ی سیمون تریر به خاطر موافقت صمیمانه‌شان برای استفاده از رخ‌نگاشت مارکس توسط هاینریش روسباخ، هم‌چنین تابلو نقاشی یوهان آنتون رامبئوزس از یوهان هگو ویتنباخ صمیمانه تشکر می‌کنم.

سبک کاربست فرازاها

فرازاها از آثار مارکس و انگلس در اساس از مجموعه آثار جدید مارکس و انگلس (مگا) آورده شده‌اند که از سال 1975 در حال انتشارند (Walter de Gruyter Verlag, Berlin). یادکرد منبع در پایان فراز عدد رومی معرف بخش، عدد عربی معرف شماره مجلد می‌باشند و پس از آن شماره‌ی صفحه آورده شده‌اند. بنابراین MEGA III/1: 15 به معنای بخش سوم، مجلد نخست، صفحه‌ی 15 است. علاوه بر این یادکرد فراز در متن اصلی (در صورت موجود بودنش) آثار مارکس انگلس (MEW, Karl Dietzverlag: Belin) نیز آورده شده است که عدد نخست معرف مجلد، و عدد دوم معرف شماره‌ی صفحه است. عدم ذکر یادکرد فراز از مگا بدین معناست که نوشته‌ای که فراز از آن گرفته شده هنوز در مگا منتشر نشده است. در مورد متون فرازاها از مگا

بایستی به این موضوع توجه شود که آن‌ها به همان سبک نوشتار متون اصلی آورده شده‌اند. تمام تأکیدات در متن فرازاها در صورت عدم اشاره مشخص از خود مارکس هستند. توضیحات تکمیلی پیرامون فراز از طرف من با حروف مخفف نام و نام خانوادگی من در داخل کروشه آورده شده‌اند. فرازاها از هگل از مجموعه آثار 20 جلدی هگل (HW Surkampverlag). در صورت انتشار آن‌ها در این مجموعه. اتخاذ شده‌اند.

دیباچه: چرا مارکس؟

1. سفری دریایی و یک کتاب

سفر بیش از دو روز به درازا کشید. «جان بول» چهارشنبه‌ی 10 آوریل ساعت هشت صبح لندن را ترک کرد و روز جمعه با کشتی بخار حدود ساعت 12 به هامبورگ رسید. سفر دریایی کمابیش توفانی بود و اغلب مسافران دریازده به کابین‌های‌شان پناه برده بودند. فقط گروه کوچکی در اقامتگاه کشتی با طوفان عناد می‌ورزیدند و گوش به داستان‌های پرمخاطره‌ی یک آلمانی فراداشته بودند. کسی که طی 15 سال گذشته به شرق پروس سفر و به مناطق در آن زمان به‌ندرت آشنا و پرت رفت و آمد کرده بود. حاضران با ترنمی آسوده‌خاطر به حکایت‌های گیرای او از برخورد با بومیان و رسوم ناآشنای‌شان برای اروپائیان گوش فرا داده بودند.

یکی از مسافرانی که از این حکایت‌ها لذت فراوان می‌برد، همان‌طور که خود او بعدها نوشت: «علیرغم توفان و تلاطم «همجو پانصد خوک، زیاده از حد سرمست شده بود». برای کسی که از این عبارت‌بندی تعجب می‌کند باید یادآوری کرد که این جمله از کتاب «فاوست» گوته است که بسیار مورد علاقه‌ی آن مسافر کشتی بود. مردی با ظاهری آراسته، قدی حدود 1،70 متر و اندکی فربه. موهای هنوز پر اما بیش از پیش جوگندمی‌اش، سرش را به‌طور یکنواخت پوشانده، و همجو امواجی به عقب شانه شده و پیشانی‌اش را برجسته‌تر کرده بودند. ابروهای پرپشتش همجو موهایش سیاه بود، که زیرشان دو چشم قهوه‌ای تیره‌ی تیزبین و هوشیار می‌درخشیدند. صورتش را ریشی پرپشت با درآمیخته‌گی رنگ سیاه و خاکستری احاطه کرده بود. هرچند این مرد در اواخر چهل سالگی بود، اما موهای خاکستری و ریش، او را ده سال پیرتر از سنش نشان می‌داد، قدرمسلّم ظاهری پرابهت. گویش دلنشین موزلی‌اش، صدای دلنشین هنگام سخن گفتن، گواه آن بود که ازمندی جوانیش را در کجا سپری کرده است. این مسافر بخش دوم دست‌نوشته‌های گسترده‌ی کتابی را نزد خود داشت و برآن بود که آن را شخصاً به انتشاراتی‌ای در هامبورگ تحویل دهد، اگرچه می‌توانست این دست‌نوشته‌ها را مثل بخش اول از طریق پست با کشتی ارسال کند، اما تحویل دست‌نوشته‌ها برایش بسیار مهم بود. کار چندساله بر روی این کتاب سلامتی‌اش را تقریباً به یغما برده و از لحاظ مالی به ورطه‌ی فقر کشانده بود، و مهم‌تر از آن: هم‌هنگام همسر و فرزندانش به‌دلیل تنش‌ها و محرومیت‌های دائمی، سختی‌های زیادی را متحمل شده بودند که هنوز ادامه داشت. او در نامه‌ای نوشت که «سلامتی، خوشبختی زندگی و خانواده‌اش» قربانی این کتاب شده‌اند. اکنون که دیگر می‌توانست دست‌نوشته‌های

آماده شده را به ناشر اثرش تحویل دهد، اندکی آسوده‌خاطرتر بود. این اثر با کمی تعویق به دلیل مقدمات چاپ و تصحیح صفحه‌بندی سرانجام در سپتامبر 1867 با عنوان: «کاپیتال. نقد اقتصاد سیاسی»¹ منتشر شد.

کارل مارکس بیست و سه سال قبل از آن، در سال 1844 تدارکات نقد بنیادین اقتصاد را آغاز کرد. او حتی در سال 1855 جهت انتشار یک اثر دو جلدی «نقد سیاست و اقتصاد ملی» قراردادی را با یک ناشر امضاء کرد. مارکس در این دوره نویسنده‌ی جوان موفق بود که طی سال‌های 43/1842 به‌عنوان سردبیر نشریه‌ی لیبرال راین نوین (Neuen Rheinische Zeitung) تا زمان توقیف استبداد پروس را به چالش کشیده بود. مارکس جوان هم‌هنگام به‌عنوان شخصیتی تحصیل کرده و اندیشمندی پرمایه محسوب می‌شد که قلم صریح و کنایه‌آمیزش زیر نظر دقیق سانسور آلمان بود و به همین دلیل نیز بعضی ناشران از انتشار آثار او استقبال می‌کردند. مارکس به‌جای نوشتن آن اثر دو جلدی با دوستش فریدریش انگلس بر روی اثر دیگری کار کرد که در کشوی میز ماند و 90 سال بعد تحت عنوان «ایدئولوژی آلمانی» منتشر شد. با وجود این که مارکس چند اثر منتشر کرد که مسائل اقتصادی در آن‌ها نقش مهمی ایفاء کردند، به‌طور نمونه «مانیفست حزب کمونیست» اثری که بعدها مشهور شد، اما کار بر روی اثر سترگ برای نقد اقتصاد همواره و هر بار به تأخیر افتاد.

در آن دوران پرتلاطم انقلاب 1848 که مارکس به‌عنوان نویسنده و سردبیر نشریه راین نوین نقش مهمی ایفاء کرد، پرداختن به آثار نظری جامع کنار گذاشته شد. مارکس پس از شکست انقلاب به همراه با خانواده‌اش مجبور شد که هرچه سریع‌تر آلمان را ترک کند. لندن در این دوره برای بسیاری از پناهندگان سیاسی، از جمله برای او آخرین پناهگاه اسفناک بود. فقط به‌واسطه‌ی حمایت بی‌شائبه‌ی دوستش فریدریش انگلس خانواده‌ی مارکس توانست در آن‌جا به زندگی ادامه دهد.

مارکس هم‌چنین در لندن برنامه‌اش را برای تدوین واکاوی فراگیر اقتصادی سرمایه‌داری دنبال کرد. او تا درجه‌ی معینی تازه در لندن، در مرکز سرمایه‌داری در آن زمان دریافت که چه چیزی برای این واکاوی ضروری است، و بدین‌جهت سال‌ها طول کشید تا او به انتشار واکاوی‌هایش فکر کند. مارکس علیرغم پاره‌ی مشکلات ناشی را پیدا کرد، و فقط پیش‌درآمد کوتاهی از اثر جامع برنامه‌ریزی شده‌اش را برای او فرستاد: دو فصل که در آن‌ها به کالا و پول پرداخته شده بود و در سال 1859 تحت عنوان «نقد اقتصاد سیاسی. دفتر نخست» منتشر شد. نزدیک به هشت سال پس از انتشار این اثر مارکس برای ملاقات ناشر دیگری رهسپار هامبورگ شد.

¹ پیرامون جزئیات سفر دریایی مراجعه شود به نامه‌ی مارکس به انگلس در 13.4.1867 (MEW 31: 287)، پیرامون اقامت مارکس در هامبورگ مراجعه شود به Sommer (2008) و «Böning (2007) همچو پانصد خوک، زیاده از حد سرمست شده بود» آوازخوانی در زیرزمین آوتریخ مراجعه شود به (Faust I: 2293f) نامه‌ی اشاره شده در متن را مارکس در 30.4.1867 به زیگفرید مایر نوشت (MEW 31: 542). پیرامون جزئیات سیمای مارکس مراجعه شود به کلیم (1970: 15ff) فرانسیسکا گوکلن (1983: 253) به «گوش دلنشین موزلی» اشاره کرده است، علیرغم آن که برای او به‌عنوان یک هانوفری تمایزگذاری بین گوش راینلندی و آنچه در تریر و مناطق موزل صحبت می‌شد چندان آسان نبوده است.

کتابچه‌ی منتشر شده در سال 1859 از جنبه‌ی تأثیرگذاری چندان موفقیت‌آمیز نبود. حتی دوستان سیاسی نزدیک مارکس عدم رضایت خود را از این اثر نشان دادند، چرا که معلوم نبود که چه‌گونه این اثر نسبتاً انتزاعی و غامض پیرامون کالا و پول می‌توانست در چالش‌های سیاسی اساساً کمکی به آنان کند. مارکس چند سال بعد از قصد اولیه‌اش مبنی بر انتشار قسمت بعدی این «دفتر نخست» صرفه‌نظر کرد. از سال 1863 او برنامه اثری مستقل، «کاپیتال» را تدوین کرد که می‌بایست دربرگیرنده‌ی 4 مجلد باشد. او بخش دوم دست‌نوشته‌های مجلد نخست تحت عنوان «فرایند تولید سرمایه» را در آوریل 1867 نزد ناشر جدیدش در هامبورگ برد.

ارزیابی مارکس این بود که این اثرش از موفقیت زیادی برخوردار خواهد شد، چرا که او تجارب عدم موفقیت سال 1959 را به‌کار گرفته بود. او سعی کرد که بخش نظری را برای خواننده قابل‌درک‌تر به رشته‌ی تحریر درآورد. دیگر مساله نه فقط پیرامون کالا و پول بلکه دربرگیرنده‌ی کل فرایند تولید سرمایه‌داری، توصیف دقیق کار کارخانه، فلاکت خانوارهای کارگری و مبارزه برای کاهش ساعات کار روزانه بود. و دیگر کسی نمی‌توانست از او انتقاد کند که کل اثر وی خشک بوده و فقط می‌تواند مورد استفاده‌ی متخصصان قرار بگیرد.

هم‌چنین وضعیت سیاسی تغییر کرده بود. انجمن بین‌المللی کارگران (IAA) در 8 آگوست 1864 در لندن تأسیس شد. مارکس به عضویت شورای عمومی ا. ب. ک. درآمد و به‌سرعت به یکی از رهبران راهبردی آن بدل شد. انجمن بین‌المللی کارگران نه فقط در لندن بلکه در کشورهای دیگر پیش از پیش گسترش پیدا کرد. انجمن‌ها و اتحادیه‌ها بسط و تکامل پیدا کردند. همه‌ی این عوامل برانگیزاننده‌ی امیدواری برای فراهم شدن بستر مناسب‌تری برای پذیرش کتاب بود تا آثار قبلی دیگر. انگلس در سخنانش بر سر مزار مارکس به‌درستی بر این نکته تأکید کرد که: «مارکس پیش از هر چیز انقلابی بود. تأثیرگذار به این یا آن‌گونه، برای سرنگونی جامعه‌ی سرمایه‌داری و نهادهای دولتی ساخته شده به‌وسیله‌ی آن، تأثیرگذار برای رهایی پرولتاریای امروزی... این کار واقعی زندگی او بود» (MEGA 1/25: 208; MEW 19:336). با این وجود مارکس این کار زندگی‌اش را نه به‌عنوان مبارز سنگرهای خیابانی، و نه به‌عنوان سخنگوی پرشور مردم بلکه به‌ویژه از طریق واکاوی علمی مناسبات سرمایه‌داری، بُراترین سلاحش دنبال می‌کرد. مارکس یک هفته پس از ترک لندن، برای بردن دست‌نوشته‌اش به هامبورگ پیرامون کتابش نوشت: «قدرمسلم این کتاب هراس‌برانگیزترین گلوله‌ای است که به ملاح بورژوازی (به انضمام مالکان زمین) شلیک شده است» (Brief an Johann Philipp Becker vom 17. April 1867, MEW 31: 541).

اما این نخستین مجلد «سرمایه» نیز به آن موفقیتی دست نیافت که مارکس انتظار داشت. فروش هزار نسخه‌ی چاپ نخست چهار سال به درازا کشید. مارکس علیرغم کوشش‌های شایان توجه نتوانست کتاب‌های بعدی «سرمایه» را تمام کند. انگلس پس از مرگ مارکس در سال 1885 مجلد دوم و در سال 1894 مجلد سوم «سرمایه» را بر مبنای میراث نوشتاری بجامانده از مارکس منتشر کرد.

در این مجلدها خصلت ناتمام بودن دست‌نوشته‌ها کاملاً بارز است. بدین‌رو امکان دسترسی به سه کتاب (نظری) «سرمایه» (جلد چهارم قرار بود به تاریخ‌چه‌ی نظریه‌ی اقتصادی بپردازد) فراهم شد اما چاپ آثار مهم دیگر بر مبنای میراث نوشتاری بجامانده ده‌ها به درازا کشید. به‌ندرت مؤلف دیگری هم‌سان مارکس با دیدگاه‌ها و واکاوی‌هایش توانست چنان تأثیر همه‌جانبه و دائمی هم در عرصه‌ی علمی و هم در عرصه‌ی سیاسی دو. یا سه سده‌ی متأخر برجای بگذارد. اگرچه صد سالی است که بسیاری از منتقدان همیشه، هربار و از نو فاتحانه بانگ برآورده‌اند که «مارکس مرده است» اما تکرار دائمی اظهاراتی از این دست مطمئن‌ترین گواه بر صحت عکس‌قضیه است: اگر مارکس چنان‌که ادعا می‌شود به‌لحاظ سیاسی و علمی واقعاً مرده است دیگر نیازی به سوگند خوردن بر مرگ وی به هر مناسبتی و همیشه و هربار نبود.